

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحثی که الان مطرح کردیم راجع به روایات الخراج بالضمنان، فعلا به لحاظ صدورش بحث می کنیم، حالا آن بحث دلالتش و مواردش و خصوصیاتش را بنا گذاشتیم که بعد ان شا الله تعالی، آیا این روایت را می شود قبول کرد؟ عرض کردیم که مشکل کار این است که در این روایاتی که ما فعلا داریم در اختیار ما هست نه نفی شده نه اثبات شده، هیچ کدامش نیست یعنی متن الخراج بالضمنان در روایات ما نیست، عرض هم کردیم طبیعتا هم در فقه ماثور ما یعنی فقه منصوص ما وارد نشده، اصولا سابقا عرض کردیم یکی از نکاتی که می شود متون روایات را فهمید همین فقه منصوص ماست، از راه فقه منصوص می شود فهمید، خود این مسئله مثلا در کتاب فقه الرضا هم نیامده، خیلی هم عجیب است که فقه الرضا متعرضش نشده، به هر حال این روایت محل کلام بوده، دیروز یک شاهی را که خواندیم که معلوم می شود که عمر ابن عبدالعزیز وقتی به حکومت هم رسیده از روایت مطلع نبوده یعنی سال ۱۰۰ و شواهد هم ظاهرا همین است چون منحصرا عروه از خاله خودش مثلا عائشه نقل کرده، ظاهرا خیلی در دنیای اسلام جا نیفتاده بوده چون از این که مثل عمر ابن عبدالعزیز که مقید است بیاید حکم بکند و بعد بگوید بهش خواندم این روایت را، و برگشت گفت من بر می گردم معلوم می شود که نبوده اما احتمال این هست خصوصا آن راوی ای که این مطلب را گفته ابن ابی ذئیب یا ابن ابی ذئب یکی از علما و فقها و زهاد و عباد مشهور زمان خودش در مدینه بوده یعنی آن را با مثل مالک حساب می کنند و هم فقیه بوده، ورع بوده، با مالک هم می گویند خوب نبوده إلی آخر مطالب.

به هر حال بعید نیست که مخصوصا که عمر ابن عبدالعزیز پیش این ها جزء خلفای راشدین است و فتاوی او را هم در کتب اهل سنت می آید، عقاید ایشان هم مطرح است، بعید نیست که شهرت این مطلب اگر هم بوده در مثل مدینه بعد از عمر ابن عبدالعزیز باشد، اگر بوده.

پرسش: مبهم ۳

آیت الله مددی: عرض کردم صریحا نیست، چرا ظاهرش که نفی است اما صریح نیست، نه چون کلام ابوحنیفه هم صریح نیست.

آن وقت ما یک روایتی را دیروز از مسند زید خواندیم، نمی دانم دیروز بود یا پریروز در آن جا هم در کتاب مسند زید شبیه الخراج بالضمن همین فتوای ابوحنیفه آمده اما الخراج بالضمن آن جا هم نیامده، من باز دیشب بود دو مرتبه این کتاب مسند زید را آن جاهایی که محتمل بود دیشب هم نگاه کردم باز این را پیدا نکردم، اگر آقایان زحمتشان نیست ببینند در خود مسند زید این آمده یا نه، فعلا من دو بار این را مسند زید را در این جاهایی که احتمال بوده نگاه کردم و متعرض نشدم و این کتاب بعد از این کتاب الاحکام یحیی ابن الحسین است که در قرن سوم نوشته شده، ایشان سال های ۲۷۰، ۲۶۰ به یمن می رود همین شهر سعه که الان اسمش را می برند و تاسیس دولت زیدیه را در یمن می کند، عرض کردم دولت زیدی در یمن که بعد ها می مانند چون دور از دسترس بود توسط این شخص بنیان گذاری می شود، ایشان در دوران غیبت صغری است، معاصر غیبت صغری است لکن قبل از ایشان در همین شمال ایران در طبرستان حکومت زیدیه درست می شود، اصل حکومت زیدیه در ایران شد، آن هم در مناطق کوهستانی که دور از دسترس حکومت بود، سال ۲۵۰ به وسیله ابومحمد حسن ابن زید الداعی، معروف به الداعی.

علی ای حال این هم راجع به این مطلب، در این کتاب ایشان هم من ندیدم، در این کتاب الاحکام که تقریبا می شود گفت معظم جاهایش را که نگاه کردم در این چاپی که مرتب است آن جا هم این فرع نبود، یک چیزی شبیه این فرع بود حالا چون نمی خواهم وارد آن بحث فعلا فقهیش بشوم اگر آن درست باشد آن به اصطلاح خلاف الخراج است یعنی ضدش است.

پرسش: از زید از آبائش از رسول الله

آیت الله مددی: این روایت بعضی هایش نوشته که مثلا همین عمرو ابن خالد می گوید این کلام زید است، بعضی هایش دارد که عن ابیه حضرت سجاد مثلا زید، بعضی هایش دارد عن الامام الحسین، نادر است، به طور متعارف معظمش عن ابیه عن آبائه عن ابیه یعنی حضرت سجاد عن ابیه، امام حسین، عن ابیه امیرالمومنین، آن وقت خیلی هاش عن رسول الله دارد، توش عده ای هم دارد قال یعنی

کلام خود امیرالمومنین است، این جا احتمالا کلام خود امیرالمومنین است، عن رجل اتاه اکتري دابة فهلک، فافر أنه جاز به الوقت فضمنه الثمن و لم يجعل عليه كراء، این تمام شاهد این جاست، اگر این لم يجعل عليه كراء را ما قبول بکنیم الخراج بالضمنان است، و این نشان می دهد خوب دقت بکنید، علی تقدیر ثبوت، عرض کردم این را من سابقا مفصلا اواخر قرن اول عده ای از نوادگان صحابه کتاب ها و نوشته هایی را به جدشان نسبت دادند، آنی که ما اولین داریم همین کتاب زید است، قبل از ایشان نداریم یعنی اولین کسی که ما داریم در دنیای اسلام به اصطلاح اگر به حضرت سجاد مثلا حساب بکنیم ایشان است، یکی هم نوه عمرو عاص است که عرض کردیم، ایشان متوفای ۱۲۶ است، ۱۳۶ است، زمان امام صادق وفاتش است، یکی هم نوه عبادة ابن صاحب است که حدیث لا ضرر مال اوست، افضیة النبی مال اوست که در مسند احمد آمده إلی آخره، لکن تقریبا می شود گفت اولینش هم همین است که منسوب به حضرت سجاد است، این در دنیای اسلام

در غیر دنیای اسلام در ما در شیعه این کتاب نیامده، این کتاب مسند زید نیامده، آن وقت این ها هم سندش یکی است، امام سجاد عن ابیه الحسین عن امیرالمومنین یا کلام امیرالمومنین یا رسول الله، این سند یکی است، ما الان به این سند داریم اما این که از این کتاب نداریم، خود این کتاب که عمرو ابن خالد معروف است این را نداریم، از امام باقر هم نداریم، تک تک داریم اما به صورت نوشتاری داریم، از امام صادق نسبتا زیاد داریم، این یکی است

پرسش: صحیفه سجادیه شفاهی بوده؟

آیت الله مددی: نه آن چون ابیه عن آبائه نیست، آن ادعیه حضرت است، آن ربطی به این ندارد.

آن وقت اصطلاحا فیما بعد گاهی به این ها مسانید اهل بیت می گفتند یا مسند اهل بیت، مسند یعنی آنی که با سند ذکر شده، از امام صادق هم معروف ترینشان سکونی است، سکونی عن جعفر ابن محمد، دیگه از آن هایی که داریم ابوالبختری است، آن هم نسبتا، البته ابوالبختری پیش ما جا نیفتاد چون به قول بعضی ها اکذب البریة، چون معروف به کذاب بود، البته ایان از نظر قانونی مثلا قاضی بغداد بود، اول قاضی مدینه بود از قریش هم هست، ایشان هم یک کتابی به امام صادق نسبت داده معروف این است که مجعول است،

کتاب جعلی است، ما علی ای حال عده ای از امام صادق هم داریم، در زمان امام صادق یک خط دیگر اهل بیت از نوادگان عمر ابن علی ابن ابی طالب را هم داریم، آن هم داریم، آن اضافه شد، این هایی که ما داشتیم از ائمه علیهم السلام بود، آن عیسی ابن عبدالله، عیسی پسر عبدالله پسر محمد پسر عمر ابن علی ابن ابی طالب، این هم دارد، عن ابیه عن آبائه عن جده، این هم دارد، عده ای از احادیث هم در کافی وارد شده، این نسبتا بین اصحاب، سنی ها هم از این نقل می کنند، از این کتاب عیسی ابن عبدالله گاهی بهش علوی می گویند، گاهی بهش عمری می گویند، گاهی بهش هاشمی می گویند، این عیسی ابن عبدالله داریم. از موسی ابن جعفر هم داریم که یکیش مثلا چاپ شده مسند الامام الکاظم، بله از موسی ابن جعفر، عرض کردیم مال موسی ابن جعفر سلام الله علیه عمده اش یک نفری است اهل خراسان، این استاد بچه های سندی ابن شاهک معروف آن زندانبان حضرت موسی ابن جعفر، چون معلم بچه هایش بود اجازه داشت زندان می رفت با حضرت موسی ابن جعفر تماس گرفته بود، حضرت موسی ابن جعفر برای ایشان علی ابن نقل روایاتی را عن ابیه عن آبائه عن رسول الله دارد، آن هم داریم. از حضرت امام رضا علیه السلام بیش از همه داریم، شاید هفتاد هشتاد تا می شود، خیلی داریم که بیشتر معروف است به صحیفه الرضا، مسند امام رضا، از حضرت رضا زیاد داریم، بیش از بقیه از حضرت رضا داریم، از حضرت جواد و حضرت هادی هم یکی داریم، حضرت جواد است فکر می کنم، از بقیه ائمه هم نداریم سلام الله علیهم اجمعین

این هم تاریخ این جور کتاب ها که نوادگان یک خط معین این ها را به اصطلاح نقل کردند از ابتدائا صحابه و بعد نوادگان آن ها، به هر حال این کتاب را دیروز عرض کردم پیش ما جا نیفتاده این جا هم که الان ملاحظه می فرمایید از طریق نوادر الحکمة است که عرض کردیم کتابی است در قم بوده و معروف نبوده و منحصر هم شیخ طوسی نقل کرده، شیخ طوسی هم عمل نکرده، رد کرده، نقل کرده که رد بکند پس به هر حال روایت ارزش علمی ندارد اما من که الان نگاه کردم دیدم در خود مسند زید هم نیست، احتمالا یک نسخه ای مسند، این مسند زیدی که من دیدم این را نگاه بکنید اگر هست، نمی دانم حالا من احتمال دارد شاید جای دیگر است، دیشب بود یا امروز بود، امروز که نه، پریشب بود تا آخر کتاب را تقریبا نگاه کردم، باز پیدا نکردم، این آخرش یک متفرقات دارد،

گفتم نکند در بعضی از نسخ متفرقه اش. و لم يجعل عليه كراء، مثلا این را بیاورید، تعبیر الخراج بالضمنان را که ندارد، این را باز نگاه کردم مخصوصا، نه این دارد نه یحیی ابن الحسین معروف به الامام الهادی، آن ها هم ندارند تعبیر الخراج بالضمنان را ندارند. آن را هم نگاه کردم، تقریبا کتاب یحیی را شاید معظم این قسمت بیوعش و غیر بیوعش و غصب را نگاه کردم نبود معذک نفی نمی کنم چون می دانید که این ها بحث علمی است ممکن است طبقه بعدی قائل به این حدیث باشند، فعلا بحث فقهیش را نمی خواهم وارد بشوم، فعلا این مقدار مصادر اولیه که در اختیار ما هست.

اما به طور طبیعی عرض کردم ممکن است این مطلب در کتاب مسند زید آمده اجمالا در کوفه به امیرالمومنین منسوب بوده، این احتمال دارد و احتمالا هم ابوحنیفه از این جا گرفته باشد چون ابوحنیفه هم الخراج بالضمنان را ذکر نکرد چون کرارا و مرارا عرض کردیم معروف است که مکتب کوفه تابع عبدالله ابن مسعود و امیرالمومنین است حتی سنی هایشان نه شیعه، یعنی شیعه که تابع امیرالمومنین است سنی ها امیرالمومنین و عبدالله ابن مسعود، این مطلب اگر باشد که در کوفه از امیرالمومنین نقل شده چون عرض کردم در عبارت ابوحنیفه خوب دقت بکنید در آن ندارد الخراج بالضمنان، مطلب هست اما الخراج بالضمنان نیست و یک شاهد دیگر قصه این است که در کتاب دعائم در این کتاب عن علي عليه السلام عن رجل رفع اليه رجلا، کسی را برد پیش ایشان قد اکتري دابة الى موضع معلوم، مثلا فرض کنید در همین کهک، فتجاوزه فهلكت الدابة فضمنه الثمن ولم يجعل عليه كراء

و عرض کردیم در اختیار صاحب دعائم کتاب قضایا و سنن بوده، حالا این افکار سابق را که گفتیم یواش یواش جمعش بکنیم این کتاب قبل از نیمه قرن اول، در حدود نیمه قرن اول به امیرالمومنین نسبت داده شده و زیدیه هم به این کتاب عمل می کردند به عنوان کتاب علی، این کتاب را عرض کردم شواهد واضحی دارد، بعضی شواهدش در خود کتاب دعائم هست لکن در این رساله ایضاح واضح است، اصلا سند دارد در کتاب ایضاح، دو سه تا هم سند دارد، این سندی که در ایضاح دارد به لحاظ سند در کتاب فهرست شیخ هم هست یعنی اما من خدمتتان عرض کردم که اصحاب ما از این کتاب یواش یواش اعراض کردند، از زمان امام صادق مخصوصا، این احتمالا از آن کتاب باشد، حتی همین روایت عمرو ابن خالد، چون می گویند عمرو ابن خالد کذاب است، عرض کردیم

مراد از کذابی ممکن است مطلبش درست است، مطلب را از کتاب قضایا گرفته لکن سند جعل کرده، گفت حدثنی زید عن ابیه، و چون در کتاب دعائم همان مضمون است، روشن شد؟ احتمال بسیار بسیار و همان حرف ابوحنیفه هم هست، احتمال بسیار قوی دارد که از نظر تاریخی این غیر از حدیث عائشه است که عروه نقل کرده، احتمال بسیار قوی دارد که این در زمان امیرالمومنین این مطلب را به ایشان نسبت دادند، آن وقت عرض کردم کرارا از زمان امام صادق شواهد، این یکی از شواهد است، شواهد دیگری هم داریم که امام تدریجا از آن کتاب اعراض دادند، یکیش هم همین مطلب روایات امام صادق خلاف این است، این جا دارد و لم يجعل علیه کراء، روایت حسن ابن زیاد صیقل هم خواندیم که جعل علیه کراء، کرائش هم ازش گرفتند، این جا دارد لم يجعل و لذا ببینید خوب دقت بکنید من دیروز یک مطلبی را عرض کردم ممکن است یک فتوایی جا بیفتد اما نتیجه اش این نیست که یک قاعده مهمی ثابت بشود مثل الخراج بالضمان در بیاید، به عنوان فتوا بوده و ریشه فتوا هم به ذهن ما فکر می کنم یواش یواش دارد روشن می شود منسوب بوده به امیرالمومنین در کوفه، پیدا شد؟ من که پیدا نکردم، ایشان هم الان با دستگاه

به هر حال معلوم می شود یک نسخه از زید بوده، خود زیدی ها هم درست نقل نکردند، آن وقت مهمش این است که در کتاب دعائم این را دارد: و لم يجعل علیه کراء یعنی فیما زاد، این را دعائم اضافه کرد، بعد در دعائم دارد، ایشان البته در این کتاب خدا رحمتش کند یک شماره برای دو تا حدیث داده، باید دو تا شماره می زد، آن یکی عن علی است، این دنباله همان قرار داده و قال جعفر ابن محمد صلوات الله علیهما و ان لم تهلك الدابة و قد تجاوز بها المكترى ما حد له فصاحبها بالخيار ان شاء ضمنه ما نقصت في مدة ما تجاوز بها المكترى و ان شاء أخذ منه مثل كراء ذلك و كذلك الوجه فيه ان يزید علیها فوق ما شرط یا شرط من الحمل

مثلا گفته این الاغ را می بری مثلا ده کیلو بار بکن این بیست کیلو بار کرد، فوق ما شرط، آن وقت این خیلی عجیب است، این باز دست ما نرسیده، ایشان می گوید مختار است، در تخییر قرار داده، آن وقت ایشان آمده وجه جمع قرار داده، وجه جمعش به این است که ان هلك کرا نگیرد، اگر لم تهلك مخیر است، این روایت تخییر که اصلا دست ما نرسیده، روایات تخییری که ایشان فرمودند در دعائم الاسلام که قطعا روایات ماست، عرض کردم پس این شواهد را که الان با همدیگه جمع کردیم مجموعش این طور است که این

مطلب را از امیرالمومنین نقل کردند لم يجعل عليه كراء لكن در روایات ما در کافی و غیر کافی، البته این روایت در فقیه نیامده فق در کافی و تهذیب آمده، در کتاب به اصطلاح جناب آقای مثلاً کافی و استبصار و تهذیب دارد که جعل عليه الكراء، عرض کردم ما اگر باشیم فعلاً نمی توانیم مسئله الخراج بالضمان را لکن روشن شد اجمالاً که این مسئله از قرن اول مشکل داشته اما این که آیا در قرن دوم این مسئله کاملاً جا افتاده که بگوییم چون ائمه عليهم السلام نفی نکردند پس این مطلب ثابت است این را الان نمی توانیم بگوییم.

این راجع به روایات ما و آن چه که از مصادر ما در اختیار ما هست و این که از زمان شیخ طوسی قدس الله نفسه دیگره مسلم بین اصحاب بوده که کرایه را می گرفتند، به الخراج بالضمان در این صورت عمل نشده، این مسلم است.

عرض کنم که راجع به این روایت الخراج بالضمان که برگردیم خب این جا ما الان نقل کردیم از کتاب شافعی، البته این سند شافعی همان اشکال کلی دارد که مخلد ابن خفاف باشد چون عده ای توثیق کردند و عده ای هم تامل کردند، بعد عرض کنم که یکی هم یک بحثی در بین شوافع خودشان و مخصوصاً مخالفین شافعی به ایشان اشکال می کنند چون شافعی را عرض کردم اولین کسی است که رسماً در دنیای اسلام می گوید به خبر مرسل نمی شود عمل کرد، این توضیحاتش گذشت، چون ابوحنیفه در بعضی از موارد نه حالا کل احناف به خبر مرسل عمل کرده، این حتی من دیدم بعضی از احناف نوشتند چون من از نظر تاریخی الان فعلاً در ذهنم نیست که علمای اسلام به خبر مرسل عمل می کردند تا زمان شافعی، شافعی اولین کسی بود که جلوی عمل به خبر مرسل را گرفت، عرض کردم در همین رساله بیست صفحه، سی صفحه، حالا یادم رفت چون خیلی سابق بود دیروز هم نگاه نکردم، بیست سی صفحه راجع به خبر مرسل دارد و اثبات می کند که نمی شود به خبر مرسل اعتماد کرد.

آن وقت از آن طرف هم مثل این ها را دارد، در الام هم دارد، این خودش یک بحثی است بین آن ها چون در این جا دارد خبرنا من لا اتهم، مرسل است دیگره، مرسل به ایهام واسطه به قول آقایان چون مرسل گاهی به حذف واسطه است، واسطه می افتد و گاهی به

ایهام واسطه است، اخبارنا من لا اتهم، لذا اشکال کردند که آقا تو می گویی مرسل عمل نمی کنی خودت خبر، و دیگه بحث هایی که بین قوم هست که از بحث ما خارج است.

راجع به سند این روایت یکی سر همین قصه ای که الان راجع به کتاب شافعی گفته شد، یکی هم مسئله مخلد ابن خفاف که چون مربوط به ما نیست الان مطرحش نمی کنیم. در این کتاب عرض کردم محاضرات آقای خوئی در آن حاشیه اش که بحث خبر را دارد خیلی مفصل سعی کرده مصادر اهل سنت را تخریج بکند، این کتاب هم نسبت به خودش خوب تخریج کرده، من کرارا خدمتتان عرض بکنم الان اهل سنت در این تخریج خیلی قوی اند انصافا، چون اول بحث بود که امروز بود بحث قبلی بود در اصول اگر ضعیفند انصافا در تخریج روایات خیلی کار کردند، الان یکی از چیز هایی که خیلی در دنیای اهل سنت روش زیاد کار می شود و یکی از مناشی اش هم این است که خیلی از مصادری که قدیم فقط اسمش بود پیدا کردند و چاپ کردند، خیلی در این جهت انصافا در این جهت بر ما مقدم اند، ما هم داریم اما این ها من حیث المجموع خیلی مقدم اند، خود این احمد محمد شاکر در این جا استخراج خوبی کرده لکن بعد از ایشان که حالا فرق های زیادی پیدا شد، خیلی جلو رفتند، خیلی کار کردند در تخریج امام فی الحدیث شاید نداشته باشند که خودشان قبول داشته باشند یا کم داشته باشند اما در تخریج چرا، خیلی قوی اند و خوب کار کردند.

بعد من حالا این که به اصطلاح اجمالا

الحديث بهذا السياق رواه البيهقي،

ایشان خودشان شافعی است

و رواه الطيالسي. و رواه كثير من العلماء

بعد ایشان بعضی ها با همین متن مفصل، بعضی ها هم فقط الخراج بالضم

و اسانیده فی ابی داوود

دیگه مفصل ایشان آورده

و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن الجارود و ابی عبید فی الاموال و مسند احمد

مسند احمد در جلد آخرش در مسند صحابیات در مسند عائشه ایشان آورده، چند بار هم آورده، دیگه حالا ایشان نوشته

و المستدرک للحاکم

بعد ایشان از راه، این تمام راه هاست، یکی مسلم ابن خالد زنجی هم نقل کرده، من این ها را

و قال ابن داود:

حالا برگردیم به مسئله بررسی های سندی

هذا إسناده ليس بذاك.

یعنی قبول نکردند

خب تا این جا هم ما رسیدیم، مجموعا در حدیث اهل بیت ثابت است، از این راه هایی که مثل آقای بروجردی می گویند که اهل بیت

سکوت کردند، حاشیه نزدند، رد نکردند، این ها معلوم شد که همه اش مشکل دارد یعنی الان تا این جا انصافا با این مقداری که ما از

روایات اهل بیت حدیث الخراج بالضمن ثابت نشد.

پرسش: کراء در استبصار آمده ولی از قول زید است

آیت الله مددی: خواندم دیگه، از تهذیب خواندم، منفردا هم در تهذیب

پرسش: فرمودید که در دعائم است

آیت الله مددی: نه اول گفتم مسند زید، دیروز مسند زید را خواندم، دعائم هم دارد

و قال الترمذی.

ترمذی یکی از فوایدش این است که در بین اهل سنت در کتب صحاح بعد از حدیث یک مقداری بحث های حدیثی هم می کند مثلا

ارزیابی می کند، حسن است یا صحیح است فلان

.....
هذا حدیث حسن

ایشان یعنی رتبه اش را از صحیح پایین تر می داند

حدیث حسن در اصطلاح آن ها اصطلاح خاصی است غیر از حسن پیش ماست، دیگه واردش نشویم و خصوصا ترمذی یک

اصطلاحات خاصی دارد، اگر رسیدم توضیحی می دهم

و قد روی هذا الحدیث من غیر هذا الوجه.

از راه دیگری غیر از این راه مخلد

بعد از راه دیگری نقل می کند

و قال هذا حدیث صحیح

بعد از این که او نقل می کند

غریب

لکن این غریب است یعنی راه انفراد دارد یا به اصطلاح ما ها شذوذ، البته عرض کردم سابقا چون دیگه وارد این بحث ها نمی خواهیم

بشویم، یک اصطلاحی را اهل سنت دارند شذوذ، بعد به مناسبت شذوذ بحث نادر، ندره و بعد بحث غرابت، چون مثلا حدیث شاذ،

نادر، غریب این ها اصطلاحاتی است که آمدند فرق گذاشتند، یکی گرفتند، مراد واضح است، حالا دیگه این اصطلاحات چون نکته

فنی ندارند، همه این اصطلاحات من در آوردی بعد از قرن سوم است، پیش ماها هم خیلی ارزش علمی ندارد

و استغرب

این دارد در کتاب ترمذی گاهی اوقات اضافه بر این که خودش می گوید فلان کلام استادش بخاری را هم نقل می کند، یکی از

ارزش های کتاب ترمذی این است

و استغرب محمد بن إسماعیل

مراد از محمد ابن اسماعیل در ترمذی مرادش بخاری است یعنی این را من به بخاری گفتم، چون بهتان عرض کردم بخاری این حدیث را نیاورده، قبول نکرده، الخراج بالضممان را قبول نکرده و این ها همه کلام در قرن سوم است، ابوحنیفه قرن دوم است اما این کلام در قرن سوم است، آن کلام عمر ابن عبدالعزیز هم آخر قرن اول است، از آن زمان این بحث وارد شده

و استغرب محمد ابن اسماعیل هذا الحدیث

از همین طریقی که ایشان آخر هم آورده

بعد از یک مصدر دیگری نقل می کند، فی الکلام علی حدیث مخلد در آوردیم

قال المنذری قال البخاری هذا حدیث منکر

این یک حدیث منکر است، حالا نادر می گویند، منکر می گویند، شاذ می گویند، قابل قبول

ولا أعرف لمخلد بن خفاف غیر هذا الحدیث

من یک مقدار می خوانم برای این که نحوه تفکر، این چون در قرن سوم بهتان عرض کردم که مناقشات شروع می شود، مثل الان ما نشستیم در قرن پانزدهم مناقشه می کنیم در قرن سوم هم همین مناقشات مطرح شده در آن فقه اهل سنت، حدیث اهل سنت لکن ما به قول بخواهیم بگوییم روی مبنای کلام الله و سنتی ما هم فعلا روی کلام الله و عترتی مناقشاتش را که گفتیم

قال الترمذی فقلت له

یعنی به بخاری گفتم

فقد روی هذا الحدیث عن هشام ابن عروۃ عن أبیه عن عائشة فقال

می خواهم کیفیت مناقشات اهل سنت مخصوصا چون مثل بخاری که دیگه امام اولشان است

فقال بخاری إنما رواه مسلم ابن خالد الزنجی

البته زنجی یعنی زنگی یعنی به اصطلاح خودشان مثلا سیاه، ایشان تصادفا خیلی هم سفید بوده، حالا به خاطر چپگی اسمش را زنجی گذاشتند

و هو ذاهب الحديث

ایشان می گوید من مسلم ابن خالد را قبول ندارم، این که شما می گوئید آن حدیثی است که توش هشام پسر عروه عن ابیه، در این که ما این جا خواندیم آن حدیث هشام نبود، حدیث خود عروه بود

قال هو ذاهب الحديث و قال ابن ابی حاتم سئل ابیه عنه

پسر ابوحاتم رازی معروف که خودش و پسر هر دو ائمه شان اند، کتاب مال پسر ایشان است

سئل ابیه عنه یعنی مخلص ابن خفاف فقال لم یرو عنه غیر ابن ابی ذئب و لیس هذا اسنادا یقوم بمثله الحجة

بهتان عرض کردم که این ها یک مقام بالا دارند که حدیث صحیح باشد کاملاً، حجت باشد، مثلاً می گفتند بنویس اما قابل احتجاج نیست، یکتب و لا یحتج به مثلاً

پرسش: ذاهب الحديث یعنی چی؟

آیت الله مددی: ذاهب الحديث

ثم قال فی عون المعبود

همان کتابی که اول گفتیم

عن حدیث مسلم ابن خالد بتضعیف، قال المنذری که یشیر إلی ما اشار الیه بخاری من تضعیف و قد اخرج هذا الترمذی فی جامعه از حدیث عمر ابن علی أن النبی قضی أن الخراج بالضمان و قال هذا حدیث صحیح و قال یعنی ترمذی استغرب محمد ابن اسماعیل، این جا نوشته یعنی البخاری، من آن توضیح را دادم

هذا الحديث من حدیث عمر بن علی

.....
حالا دقت بکنید:

قلت تراه

یعنی ترمذی به بخاری می گوید

تراه تدلیس؟ یعنی آن شخص نشنیده

عرض کردم تدلیس را ما اصطلاحاً به معنای تزویر و مکر و خدعه و تقلب و این جور چیزها مراد ماست، این جا تدلیس در اصطلاح اهل سنت این نیست چون بعضی اوقات از ائمه شان کان مدلسا، این غرض آقایان ما دیدم بعضی ها نوشتند که این مدلس بوده، کذاب بوده فلان، این نه، مراد این ها از تدلیس این است در وقتی که خبر داده از شخص خبر داده، در صورتی که از خود شخص نشنیده، از واسطه شنیده اما حدیث صحیح است چون ائمه شان است، مثل مثالی که من چند بار عرض کردم، مثلاً یک مطلبی را من از آقای خوئی نقل می کنم، اصطلاحشان این است که تدلیس وقتی شخصی کسی را درک کرده امکان نقل دارد، آن وقت نقل می کند آقای خوئی این جور فرمود، می گویند تو خودت شنیدی؟ می گوید نه، فلانی به من گفت، می روم پیش او، می گوید بله من خودم از آقای خوئی شنیدم، دقت می کنید؟ این را اصطلاحاً تدلیس می گویند چون دلس به معنای تاریکی است، یعنی این در تاریکی راه رفت، گفت مثلاً آقای خوئی این جا را تاریک کرد، نگفت فلانی نقل کرد، پس تدلیس به معنای کذب نیست

می گوید به بخاری گفتم، آن وقت شخصی که مدلس باشد، خوب دقت بکنید غیر از کذاب، شخصی که مدلس باشد، اگر بگوید سمعت فلانا می گویند دیگه اشکال ندارد، کسی که مدلس باشد اگر گفت عن فلان می گویند اشکال دارد چون به نحو عننه است، اما این طوری دارند در اصطلاح اهل سنت، چون ما این اصطلاحات را نداریم من مجبورم توضیح بدهم که صرح فیه بالسماع عنه فزالت شبهة التدلیس

این اصطلاح را زیاد دارند، مثلاً چون این جا دارد که در همین جا عمر ابن علی عن هشام، ترمذی می گوید شاید تو عقیده ات این است که این عمر ابن علی تدلیس کرده، از هشام نقل کرده کسی واسطه بوده افتاده آن واسطه، مرسل نیست، تدلیس اسم نبرده

قلت له تراه تدلیسا

چرا حدیث را قبول نمی کنی؟ احتمال تدلیس می دهی؟ چون آن جا عنعنه دارد، تصریح به سماع دارد

قال لا

و حکى البیهقی عن الترمذی

حالا قبول هم کرده بخاری که تدلیس نیست معذک

پرسش: تدلیس با نپذیرفتن

آیت الله مددی: نه تدلیس را بررسی می کنند، نه نمی گویند این کذاب است، باید بررسی بکنند واسطه کیست

پرسش: تفاوت تدلیس با مرسله چی شد؟

آیت الله مددی: مرسل یا واسه را ابهام می آورد می گوید حدثنی من لا اتهم، بعض من رواه، بعض اصحابنا یا اصلا می اندازد واسطه

را، این جا واسطه درست است، سند درست است، مشکل ندارد، اسم نبرده فقط، نه این که انداخته

و حکى البیهقی عن الترمذی أنه ذکره لمحمد بن إسماعیل البخاری و كأنه أعجبه.

یعنی مثلا این که این تدلیس نیست این مثلا اشکال داشته باشد

بعد ایشان می گوید:

هذا آخر كلامه. و عمر بن علی هو أبو حفص عمر بن علی المَقْدَمی البصری یا مُقَدَّمی الان ضبط اسمش در ذهنم نیست

و قد اتفق البخاری و مسلم علی الاحتجاج بحديثه، و هذا اسناد جيد

دیگه حالا می گوید این درست است که مثلا فلان

و لهذا صححه الترمذی و هو غریب کما أشار إلیه البخاری و الترمذی

ببینید آخر معلوم شد در قرن سوم

.....
من عمدا خواندم که آن کلی فکری را در نظر بگیرید، از قرن سوم عرض کردم این ها با دقت، دیدید چقدر ، با دقت تک تک این احادیث را بررسی کردند، بعد از تمام این مطالب باز هم بخاری قبول نکرده، گفته بر فرض هم این مطالب قبول لکن حدیث غریبی است راه دیگری ندارد، نادر است، شاذ است، شذوذ دارد، قابل قبول نیست و لذا نه بخاری و نه مسلم این حدیث را در کتاب خودشان نیاوردند، روشن شد؟

این هم راجع به این حدیث در کتاب بخاری و مسلم و جناب ترمذی که بعد اللتیا و اللتی تصحیحش کرده لکن قبول کرده که غریب است

البتة و الحديث صححه الحاكم، حاکم در، البتة تصحیحات حاکم یکمی تساهل قائل اند

و وافقه الذهبي

و ذهبی هم تایید کرده، ذهبی به اصطلاح یک تعلیقه ای بر کتاب حاکم، حالا اسمش تعلیقه نیست، بر کتاب حاکم مستدرک دارد، عده ای از احادیث حاکم را قبول کرده عده ای را هم گفته این ها ضعیفند بعضی جاها هم دیدم که به حاکم تند می شود مخصوصا آن احادیثی که به فضائل اهل بیت و امیرالمومنین چون حاکم یک مقداری روایاتی را در فضل امیرالمومنین آورده ایشان بعضی هایش را خیلی تند هم می شود نه این که فقط قبول نکند إلی آخره

و الحديث صححه الحاكم و وافقه الذهبي

من دیگه الان کتاب محلی را امروز این جا نیاوردم، در کتاب محلی این حدیث را هم رد می کند، به نظرم سر آن مخلد ابن خفاف، محلی می گوید الحديث الفاسد، قضی رسول الله ان الخراج بالضمان

پس تا این جا این مجموعه ای که ما امروز تا این جا آمدم حالا قطع نظر از مسائل فتوا، انصاف قصه این حدیث را عده ای از ائمه شان اهل سنت رد کردند و علی راسهم مثل بخاری و مسلم و ابن حزم و لکن عده زیادی هم قبول کردند و اما در روایات اهل بیت راهی را که بخواهیم اثبات بکنیم ولو به سکوت اهل بیت در تایید روایت در دست نیست.

بله این در می آید که اجمالا این مطلب را به امیرالمومنین نسبت دادند، اجمالا می شود فهمید نسبت دادند و لکن ظاهرا از زمان امام صادق این مطلب هم نفی شده یعنی از کلماتی که ما از امام صادق داریم البته آن نسبت نداده الخراج بالضمن، یک فتوایش را نسبت دادند آن هم در صورت هلاک، در صورت تلف

والله عز وجل أعلم انتهى کلام المنذری و در همین صورت تلف آن چه که ما از امام صادق داریم که نه کرایه را هم باید بدهد، اضافه بر این که ضامن اصلش هم هست

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين